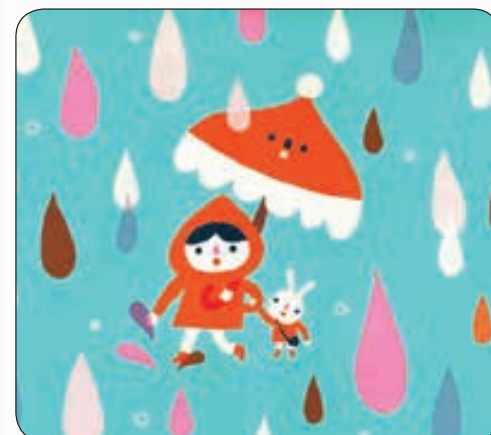




## سلام خدا کنه بارون بباره...



دوستان خوب صفحه فرره، سلام! دختر خانم ها، آقا پسرها، بچه های خلاق و باهوش، امیدوارم سالم و پرانرژی باشید. دی ماه، اولین ماه فصل زمستون تموم شد و متأسفانه از بارون و برف، در مشهد و بیشتر شهرهای کشور مون، هیچ خبری نیست که نیست. می دونم که شما هم مته ما، خودتون رو برای یه زمستون پر از برف و بازی آماده کرده بودید و این روزها، از تشنگی آسمون و خشکی زمین، دلتون گرفته... ضمن این که این نیاریدن بارون و برف، باعث می شه آلودگی، بیشتر و بیشتر در فضای زندگی و هوایی که تنفس می کنیم انباشته بشه و ما بچه ها مریض و بیمار بشیم. کاش بادهای پرزور، دست ابرهای بارونی رو بگیرن و بیارن بالای سرمون. کاش دود و آلودگی، جلوی ابرها رو بگیرن. کاش بارون و برف بباره و دل هامون دوباره شاد بشه...



## قصه

## ننه کلاغه! من تشنمه



روزی، روزگاری، ننه کلاغی با جوجه یکی یک دونه ش بالای درختی زندگی می کرد. ننه کلاغه جوجه ش رو خیلی دوست داشت و کلاغ هر چی می خواست، ننه کلاغ بر اش فراهم می کرد. روزی جوجه به ننه کلاغ گفت: «ننه! ننه کلاغ گفت: «جون ننه؟» جوجه کلاغ گفت: «حوصلم از جنگل و دشت و درخت سر رفته. میشه منو ببری یه جای جدید، مثلاً بیابون، یه جای خشک و بی درخت و سبزه؟» ننه کلاغ فکری کرد و گفت: «اونجا ممکنه خسته بشی، تشنه بشی، گرسنه بشی. اگه می تونی طاقت بیاری، بیا بریم.» هر دو پر زدند و از جنگلی که خونه شون بود، دور و دور تر شدند. ننه کلاغ جلو می رفت و کلاغ پشت سرش. از مزرعه ها و باغ ها و دشت ها گذشتند تا رسیدند به جایی که نه درخت بود، نه سبزه و نه هیچ چیز دیگه ای. چیزی نگذشته بود که بچه کلاغ گفت: «ننه جون. وایسا. من تشنمه. آب می خوام.» ننه کلاغ یه نگاه به دور و بر کرد و گفت: «توی این بیابون آب از کجا بیارم؟ باید صبر کنی تا بر گردیم.» اما کلاغک با بی حالی قارقاری کرد و گفت: «ننه جون. تا آب نخورم نمی تونم بر گردم. دارم از تشنگی می میرم.» ننه کلاغ با ناراحتی گفت: «پس تو همین جابشین تا من برم ببینم آب پیدا می کنم یا نه.» بعد هم پر زد و گشت و گشت تا این که از بالای آسمون، چشمش به سوراخ کوچکی در دل یه سنگ افتاد که داخلش کمی آب بارون جمع شده بود. بر گشت و کلاغک رو با خودش برد کنار سوراخ. کلاغک گفت: «کو؟ آب کجاست ننه؟» ننه کلاغه گفت: «اینها، توی سوراخ!» کلاغک دید توی سوراخ کمی آب ولی نوکش به ته سوراخ و آب، نمی رسید. ننه کلاغ گفت: «وایسا حالا درستش می کنم.» بعدم گشت و گشت، چندان سنگ ریزه پیدا کرد و انداخت توی سوراخ. سوراخ پر شد، آب بالا اومد و نوک کلاغک به آب رسید. کلاغک، وقتی آب نوشید و سیراب شد، نگاهی به ننه کلاغه انداخت، خندید و گفت: «قربون ننه باهوشم برم!»

## شعر

## روز پرستار مبارک

مثل فرشته هستی، با آن لباس روشن  
خسته نمی شوی تو، از کار سخت اصلاً  
پر کار و مهربانی، هستی توی یک پرستار  
در لحظه های سختی، هستی کنار بیمار  
وقتی که هست بیمار، مشغول استراحت  
باروی خوش تواز او، هی می کنی عیادت

شاعر: عفت زینلی

بچه ها! روز سه شنبه، سوم بهمن، تولد «حضرت زینب»، خواهر مهربون امام سوم ما، «امام حسین»، که سلام خدا بر هر دوشون باد، هست. به این دلیل که این بانوی مهربان، در طول دوره های مختلف زندگی ش، مثل یک پرستار مهربون، با بزرگواری مشغول مراقبت از اعضای خانواده ش بوده، روز تولد ایشون رو، روز پرستار نام گذاری کردند. امیدوارم هیچ کدوم شما هیچ وقت مریض نشید، به بیمارستان نرید و نیاز به پرستاری پیدا نکنید اما مهمه بدویند پرستاری از مریض، یه شغل بسیار سخت و حساس و محترمه. روز پرستار بر همه پرستاران مهربون دنیا، مبارک.

## شعر

زمین که سردش شد، لحاف گرمی را  
به سر کشید و گفت: «چه خواب شیرینی!»  
کلاغ تنهایی، نشست بر شاخه  
به برف ها زل زد: «چه فصل غمگینی!»  
و خیره شد خورشید، به آدم برقی  
«بهار را حتماً، به خواب می بینی!»

## خواب بهار

شاعر: فاطمه طری

## دانستنی ها

## چندش آورهای عجیب!

بیشتر ما بچه ها، از «سوسک» می ترسیم. وقتی می بینیمش جیغ می کشیم و معمولاً با اسپری حشره کش یا دمپایی، حسابش رو می رسیم. اما جالبه بدویند همین سوسک های ترسناک و چندش آور، موجودات عجیبی هستند.

- سوسک حمام و فاضلاب که در حشره شناسی «سوسری» نام داره، هم دوره دایناسورهاست! اما اونقدر جون سخت بوده که مته دایناسورها منقرض نشده و تا امروز دوام آورده!
- سوسری ها معمولاً در جاهای گرم خونه زندگی می کنند! روزها در قسمت های تاریک مخفی می شن و شب ها برای پیدا کردن غذا میان بیرون.
- سوسری ها چون جزو جانوران خونسرد هستند، می تونن تا یک ماه بدون غذا زندگی کنند.
- باور تون می شه یک سوسری می تونه یک هفته، بدون سر زنده بمونه؟ چون از طریق پوست تنش نفس می کشه. اما چون بدون دهن نمی تونه آب بخوره، بعد از یک هفته از تشنگی می میره.

- سوسری ها همه چیز خوار هستند. یعنی هم از مواد گیاهی و هم جانوری تغذیه می کنند.
- سوسری ها نژادهای مختلفی مثل آلمانی و آمریکایی دارند که سال ها پیش در ایران وجود نداشتند اما به همراه بار و وسایل، به سرزمین ما هم رسیدند...
- از مامان و بابا خواهش کنید با سم پاشی مرتب حمام و سرویس بهداشتی و فاضلاب ها، راه ورود سوسری ها به خونه رو ببندند.



## لطیفه

● به یکی می گن: توی عمرت، سخت ترین کاری که کردی چی بوده؟  
می گه: پر کردن نمکدون!  
می گن: چرا؟ جواب میده: آخه سوراخ هاش خیلی ریزه.

● یکی با خوشحالی به دوستش می گه: بالاخره این پازل رو بعد از سه سال حل کردم.  
دوستش می گه: سه سال برای چیدن یه پازل زیاد نیست؟  
می گه: نه بابا! رو جعبه ش نوشته ۳ تا ۵ سال!

● به مسافر قطار می گن: زود باش قطار می ره!  
می گه: کجا می خواد بره؟ بلیت دست منه!

● قاضی: چرا با سر زدی توی صورت دوستت؟  
متهم: جناب قاضی! خودش همیشه می گفت یه سری به ما بزن!

● یه گربه زنبور می خوره، از اون به بعد می گه: «میوز، میوز، میوز!»



## کاردستی

## آدم برفی برنجی

**وسایل لازم:** یک عدد جوراب حوله ای سفید. مقداری برنج خشک. مقداری کاموا و دکمه. رنگ گواش و چسب مایع. ۱. یه لنگه جوراب سفید رو برمی داریم و داخلش رو، با مقداری برنج خشک که از مامان گرفتیم، پر می کنیم. جوری که کیپ کیپ نباشه. بعد، انتهای جوراب رو، با یه رشته کاموا می بندیم و محکم می کنیم. ۲. جوراب پر شده از برنج رو، با یه رشته کاموای دیگه، به دو قسمت نامساوی تقسیم می کنیم تا سر و بدن آدم برفی شکل بگیره. ۳. با رنگ تیره، برای آدم برفی مون چشم و دهن می کشیم و بر اش، با چسب مایع، دکمه می چسبونیم. ۴. یه کلاه و شال کوچولو هم می تونه آدم برفی مون رو قشنگ تر و خوشحال تر کنه.

